

بقلم: آقای مدرسی چهاردهی

((سخنوران کرد))

کرد از نژاد پاك ایران است ، سهمی در تمدن و فرهنگ ایران و اسلام دارد
کتابهایی درین باره بزبان فارسی تألیف و چاپ شده است مانند :

۱- کتاب تاریخ کردستان تألیف دوست دانشمند ارجمند ما آقای شیخ محمد
کردستانی مشهور بآیت الله کردستانی است در چاپخانه ارتش در تهران در سه مجلد
بچاپ رسید .

۲- رساله کرد و بیوستگی آن تألیف مرحوم رشید یاسمی چاپ تهران .

۳- تذکره شعرای کرمانشاه تألیف آقای شاکری مدیر محترم روزنامه خسروی
چاپ کرمانشاهان .

۴- اسامی دهات و جغرافیای کشور قسمت کردستان و لرستان از انتشارات
وزارت کشور .

۵- فرهنگ جغرافیائی ایران جلد پنجم استان پنجم کردستان و کرمانشاهان
تألیف رزم آرا از انتشارات ارتش .

۶- کتاب فرهنگ مردوخ « از لغات کردی و فارسی و عربی » تألیف آقا شیخ
محمد مردوخ مشهور بآیت الله کردستانی در دو جلد بزرگ چاپ ارتش .

در کتابهای تاریخی و ادبی نام و آثار بزرگانی را میخوانیم که بیوستگی نژادی
با کرد دارند و بیشتر تذکره نویسان و مورخان از ثبت ریشه و تبارشان خودداری
کردند همه ایرانی هستیم و بایرانیان عشق میورزیم .

در اسفند ماه هزار و سیصد و سی و شش هجری شمسی نگارنده ناچیز این سطور
توفیق یافت که بار دیگر بزادگاه خود و نیاکانش « نجف اشرف » شتافت و بقول جامی
عارف و دانشمند نامی بر تربت شحنة النجف بوسه ها زد . در مدت کوتاهی که در عراق
بود نقش مؤثر کرد را در تمام شئون از نزدیک دید .

شرح احوال و آثار چند شاعر کرد را از روی کتاب تذکرة الشعراء تألیف
رونق سنندجی استنساخ کرد و با اصلاحاتی در عبارات تذکره و اشعار شعرای فارسی

آن مانند سایر قسمتهای دیگر کتاب اینک به پیشگاه خوانندگان گرامی تقدیم مینماید .

۱- جوهری

اسمش خسرو بیك ولد محمد بيك منوچهر بيك است مردی نیکو نهاد خوب سیرت و شخص درست اعتقاد و پاکیزه فطرت نسلابعد نسل و خلفابعد سلف صاحب اسم و رسم و در خدمت ولات صاحب مناسب بلند و مراتب ارجمند و باعزت و اعتبار بوده اند خود نیز در خدمت والی ناکام خسرو خان به منصب کتابداری سرافراز و بین الاقربان قرین مباحثات و اعزاز آمده غرض آن هنرور حمیده و محاسن پسندیده در رویه شعر و شاعر با وقوف و اسمش در بین شعرای فصاحت بیان به متانت طبع مشهور و معروف افکار شده از عیوب میرا و اشعارش از نقصان معرا خیالاتش در نهایت استقامت و مقالاتش در غایت سلامت در فنون نظم صاحب مایه و در قواعد نثر و انشاء بلند پایه خلاصه در هر سیاق اشعار نیکو دارد و حقیر این چند بیت را از کلام ایشان منتخب و درین گلشن نگاشتم .

قصیده

شبانگه کز نوا و ظلمت این گنبد مینا
بصبح بوستان چرخ در بشکفت از انجم
نمایان طلعت مه آنچنان کز خاک پیراهن
نشسته مشتری از بهر بزم آرائی مجلس
قمر زین دست بگرفته زهاله دایره بر کف
به آهنگ عراقی زهره مأمور است در محفل
زقید جمله غم رسته زحل از دور بنشسته
بساط مجلس عیش آنچنان چیدند از انجم
پی نظاره عیش اختر ثابت بره ناظر

وله قصیده

شب گذشته که از هجر یار و شوق دیار
دل ز رنج ملول و تنم ز غصه ، فکار

گهی ز کربۀ من مردمی زرنج بخواب
 نبود در همه کیتی رفیق من يك تن
 شبی چنان بدرازی و من بغم همدم
 که کی بروز رسم شکوه از فلک بیرم
 ولی حضرت عزت علی عالی قدر
 ایا شوی که ز بیم سیاست بجهان
 کسی بجای تو غیری امام اگر خواند
 فرشته بهر طوافش ز آسمان آید

گهی ز ناله من عالمی ز غم بیدار
 نبود در همه عالم انیس من دیار
 ز جور هجر چنین کردمی سخن اظهار
 بدر گهی که ندارد ملايك آنجا بار
 امام مشرق و مغرب قسیم جنت و نار
 کشیده شیر زبان پنجه را زدوش شکار
 بدان رسد که شرف داده بر مسیح حمار
 بهر زمین که فتد سایه سر زوار

وله ایضاً

صبا اگر گذری افتدت بخانه ما

سلامی از من مسکین پیام و در برسان

سرو باغ آرزو یا قامت دلجوست این

شمع بزم دلربائی ، یا قد دلجوست این

صبح روز محشر است این سینه یا پستان تست

سایه سیم است یا نارنج یا لیموست این

از اوست

ناو کنی دی بر دل از مهرم زدی جان دهم امروز مزد شست تو

آن خط که بگرد لب او تازه رسیده کوئی بلب آب بقا سبزه دمیده

هر گز نه پیامی نه سلامی نفرستد پیش من مجنون صفت عقل رمیده

نه قاصد نه رسولی نه مرغ نامه ببری نه من، رها و نه یارم ز حال من خبری

۴- حسرت

اسمش نقی از رعیت زادگان آن دیار خلد آثار است و در اوایل سن به منصب
 اجدادی سرفرو ناورده خود را از شیوه آبا و سلف معزول و به کسب کالات مشغول
 شده تا در اندک مدتی ترقیات بسیار کرده و خویش را در سلك موزنان در آورده بعد
 از چندی به لباس فقر ملبس و در داخل جریده درویشان ژنده پوش گشته در آن طریقت

بسیار خراب و لاابالی بوده از ملاحی و مناھی چندان احتراز نمی کرده و همیشه اوقات به محبت جوانان سیم اندام گرفتار در عالم درویشی سیاحت بسیار کرده چنانکه در حین ورود به قسطنطنیه روم قصیده گرائی بنام سلطان آنجا بسته و به نظر رسانیده سی هزار رویه صلح گرفته و از آنجا بعزم وطن مألوف مراجعت توفیق ورود یافته در دارالارمنه تفلیس عالم فانی را وداع و بسرای جاوید منتقل کرده مذکورست در حین فوت به مصاحبان خود گفته که مرا در کورستان مسلمین دفن نکنید که از ارواح ایشان بسی شرمسارم اگر چه ادبای تذکره او را همدانی نوشته اند ولی خود در اثبات اینکه اصل و مولدش بلده مذکورست گفته :

خوانند خلايقم بتاجيك من زاده اردلان و كردم

غرض در فن شاعری مذاق خوش داشته طبعش بغزل سرائی مایل بوده در اشعار مضمونات نیکو دارد گویند دیوانش زیاده از ده هزار بیت است بقدر دوهزار بیت آن حقیر را بنظر رسیده منتخب آنها را بیرون آورده درین گلشن نگارش یافت .

وله خزیلیات

از آن ترسم که ترسد قاتل ما	بخاك و خون چو بیند بسمل ما
کرده چشم تو چنان خسته و بیمار مرا	که رسیده بدم مرگ سرو کار مرا
منم آن بلبل مسکین که بحسرت نگرم	جانب گلشن و گلچین ندهد بار مرا
دل روزی بیغامی نکردی شادمان یارا	مراد لب اغمت شادست دایم شادمان یارا
کار دل از نظرم ساخت مرا	بی سبب از نظر انداخت مرا
بعد دشنام فراوان دل خویش	می کنم شاد که نشناخت مرا
گر نه از بهر نثار ره یار است مرا	جان شیرین بکف از بهر چه کار است مرا
از جفا دوش نیامد بسر بالینم	امشب از روی وفا شمع مزاد است مرا
برده آن چشم سیه مست دل از دست مرا	می کشد عاقبت آن چشم سیه مست مرا
بگوشت مو بمو زلف تو گوید	بریشانی حال در هم را

۴ - خرم

اسمش میرزا فتح الله خلف میرزا عبدالله وزیر است در عهد حکومت لطفعلی خان

والی بدربار آقا محمدخان قاجار رفته و در آندولت فراخور احوال خویش منصب جلیل یافته بعد از آنکه لطفعلی خان ولد جعفر خان زند دم از سلطنت زده شیراز و بعضی ممالک ایرانرا متصرف شده میرزای مشاراً الیه بهوای نفس سرکش از آندولت و آن صاحب شوکت روگردان و بخدمت لطفعلی خان زند توسل جسته بعد از چندی خان معز والیه باغوای او بر سر خاقان مرحوم تاختن آورده و شبیه خون زده خاقان آنشب را تا صبح پای ثبات افشوده چون طلیعه مهر جهانتاب آشکار گشته رایت خان زند چون اقبالش بر گشته دست توکل به حبل المتین فرار زده گریزان گریزان بقلعه بم و بوشهر گریخته در آنجا متحصن شده جناب میرزا نیز خود را در شاه چراغ بستنی کرده خاقان شهید بعلت خیانت ظاهری بست رفتن او را مقبول نداشته فراش غضب را تعیین فرموده مشاراً الیه را قهراً و جبراً از آنجا بیرون آورده بیاداش اعمال غیر مرضیه او نظر انداخته در طرفه العین چشم جهان بینش را از حلیه بصرعاری ساخته و مدت سی سال بعد از آن قضیه زیسته در آنحال از وفور ذهن و ذکا، زبان شعر و شاعری گشاده و در فنون ناظمی داد فصاحت داده غرض شاعری است بلند پایه و معروف و در شیوه شاعری صاحب مایه و با وقوف بارها بخدمت ایشان مشرف شده و از فیوضات او مستفیض آمده در فن تاریخ کوئی سرآمد زمان خود بوده کسی لاف هم چشمی با او نتوانست زدن خلاصه حریقی شریفین زبان و ظریفی نکته دان و مداح امان الله خان والی بوده قصاید صاف متین دارد از هر مقوله اشعار دل پسند و مضمونات دل بند بسته دیوان او تخمیناً پنجهزار بیت می شود فقیر چندی از قصاید و قطعه و غزل ایشانرا بزعم خود منتخب و درین گلشن ثبت نموده وفات ایشان در سنه ۱۲۳۹ هجری اتفاق افتاد.

قصیده

نسیم صبح عنبر بیز گشت و ابر گوهر زا

چو شاهنشاه گل بر تخت گلشن شد سریر آرا

بگلشن شقه گل زر فشان چون چتر اسکنند

به بسنان پرچم دی سرنگون چون افسردار

عبیر آکین بسان جمعد یوسف سنبل مشکین
 خمار آلود چون چشم زلیخا نرگس شهلا
 پریشان بید مجنون دردمن چون خاطر مجنون
 خوی افشان چهره گل در چمن چون عارض لیلا
 چو خسرو لاله را در کف پیایی ارغوانی می
 چو شیرین غنچه را بر لب دمام لاله گون صهبا
 بطرف گلستان از خار و گل موسی کلبن را
 زیگ جانب بکف نعبان زیگ سودر بغل بیضا
 گرفته نرگس مخمور بر کف زر فشان ساغر
 چو در بزم شهنشه ساقیان سیمگون سیما

۴ - خسرو

اسمش خسرو بیک و با اسم هم تخلص می کرده است . در دفاتر ولایه به منصب
 منشی باشی سرافراز آمده گویند مردی نیک ذات و حمیده صفات و از مشاهیر عظماء
 و معاشر نجبا بوده اباً عن جد به مناسبت مزبور مقتدر چندی بملت تو اثر صدمات روزگار
 غدار که به بلده طیبیه مذکوره روی آورده جناب مشاراً الیه عارف فرار بر خود قرارداد
 بولایت ختارج رفته و ترقیات عظیم کرده بعد از مدتی بدلیل حب الوطن من الایمان
 باز بوطن مألوف مراجعت و بمرتبہ خویش مباهی گشته غرض جناب ایشان نظماً نثراً
 سردقتر فصحاء بلاغت گستر و بلغای فصاحت پرور بوده اند در رویه شاعری ماهر
 و کمال فضالش بر همکنان ظاهر الحق در مراتب سخنوری داد فصاحت داده مردی
 شیرین زبان سخندان و شخصی فهیم بنیان این چند بیت را از کلام ایشان در این گلستان
 ثبت کردم .

فغان که چرخ فرو مایه ستم کردار

شکست خاطر نا شادمی نموده شعار

ز زلف ماه رخان طالعم شکسته تراست
 چو چشم باده کشان بخت من بود بیدار
 بلوح خاطر من سالها است منشی چرخ
 ز بس که مشق نموده رسانده خط غبار
 بسان غنچه تصویر مانده در حیرت
 گل مطالبیم از جور چرخ کج رفتار
 خضر بظلمت بختم اگر نظر فکنند
 فتند ز لجه امید زندگی بکنار
 ز آفتاب حوادث پناه خواهیم برد
 بظل مرحمت شاه معدلت اطوار

غزل

ز جمع خیل خیال تو در دو دیده من
 ز بسکه جای شده تنگ نیست مسکن خواب
 به هیچ شهر و دیاری ندیده ام یکدل
 که آن دو چشم سیاهش نکرد خانه خراب
 دو چشم من زده است خون من چومی میخورد
 بلی که می زده را نافع است باده ناب
 شکستن دل خسرو مساز عادت خویش
 محب تست نشاید شکستن احباب

در خیابان فنا می گرد چون مجنون مدام
 هم نشین آهوان شو بعد از آن لیلی طلب
 باده در کش شوق کن در خدمت پیرمغان
 مطرب خوش لهجه و ساقی بزم آرا طلب